

ایران قرن نوزدهم

موژان مؤمن

در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم میلادی، ایران جامعه‌ای رو به زوال بود. در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم میلادی، ایران در اوج و یکی از قدرت‌های بزرگ جهان بود و بازرگانان و دیپلمات‌ها از نقاط دوردستی نظیر اروپا و چین به دربار شاهان صفوی در اصفهان می‌رفتند، و از شکوه و جلال آن شگفت‌زده می‌شدند. کمتر از دو‌یست سال بعد، اروپایی‌ها همچنان به ایران می‌رفتند، اما در آن زمان از نظر نظامی برتر بودند و، به لطف پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی و با تولید کالاهای مرغوب و ارزان، بر صنعت‌گران و تولیدکنندگان ایرانی چیرگی یافته بودند. در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، ایران کشوری عقب‌مانده به شمار می‌رفت، در حالی که قدرت‌های استعمارگر اروپایی در اوج به سر می‌بردند و جهان را بین خود تقسیم کرده بودند. این امر نه تنها حاکی از نوعی بخت‌برگشتگی بود، بلکه به غرور ملی ایرانیان و جهان‌بینی آنان نیز آسیب می‌زد، زیرا ایرانیان خود را نمایندگان تنها شکل راستین اسلام (یعنی تشیع) می‌پنداشتند و تصور می‌کردند که خدا خودبه‌خود به آن‌ها لطف دارد و آن‌ها را بر دیگران برتری می‌دهد. شکست‌های خفت‌بار و از دست دادن اراضی در دو جنگ با روسیه در سال‌های ۱۸۱۳-۱۸۰۴ و ۱۸۲۶-۱۸۲۸ و شکست از نیروهای بریتانیایی در هرات (۱۸۳۸) و بوشهر (۱۸۵۶) ایرانیان را از خواب غفلت بیدار کرد، و از فرودستی خود در دنیای مدرن آگاه ساخت.

تنها چیزی که نگذاشت ایران مستعمره‌ی اروپایی‌ها شود موقعیت راهبردی آن در به اصطلاح «بازی بزرگ» روسیه و بریتانیا بر سر نفوذ در آسیا بود. روسیه سرگرم گسترش قلمرو خود در نواحی مسلمان‌نشین قفقاز و آسیای مرکزی بود، و در میانه‌ی قرن نوزدهم نوبت به ایران رسیده بود. در صورت تصرف ایران، روسیه به بنادر آب‌گرم در خلیج فارس دست می‌یافت. از سوی دیگر، بریتانیا می‌خواست که از گسترش قلمرو روسیه، خواه در آسیای مرکزی و خواه به جنوب و به طرف خلیج فارس، جلوگیری کند - بریتانیا این حرکت‌های روسیه را تهدیدی برای متصرفات ارزشمند خود در هند می‌شمرد. هردو کشور برای پیشبرد اهداف خود هیئت‌هایی را به ایران فرستادند. آن‌ها علیه فعالیت‌های یکدیگر جاسوسی می‌کردند، و با شاهزادگان و مقام‌های عالی‌رتبه‌ی حکومتی دسیسه می‌چیدند تا از رقیب پیشی گیرند. از جنبه‌های بسیاری، تهران در اواخر قرن نوزدهم از بسیاری جهات نمایشگر وضعیتی بود که سلف «جنگ سرد» محسوب می‌شد، جنگی که یک قرن بعد در بخش وسیع‌تری از دنیا میان این دو کشور و متحدان آن‌ها درگرفت.

وضعیت اقتصادی ایران بد بود. انبوهی از کالاهای اروپایی به ایران وارد می‌شد و صادرات کشور برای تأمین هزینه‌ی واردات کافی نبود. نتیجه عبارت بود از خروج طلا و نقره از کشور، کاهش ارزش مسکوکات، و تورم بالا.

امور مالی حکومت هم به شدت آشفته بود. ممکن است ساختار تیولی حکومت ایران برای قرون وسطی مناسب بوده باشد، اما با نظام اقتصادی جهانی نوظهور در قرن نوزدهم جور نبود. پادشاه کشور را طوری اداره می‌کرد که گویی ملک شخصی اوست، و تنها هدف حکومت را درآمدزایی برای خود می‌دانست. درآمد حکومت ناشی از فروختن تقریباً همه‌ی مناصب حکومتی بود. جمع‌آوری مالیات و اداره‌ی وزارت‌خانه‌ها و ولایت‌ها به کسانی واگذار می‌شد که بالاترین مبلغ را می‌پرداختند. این افراد در حوزه‌ی استحفاظی خود به هر وسیله‌ای متوسل می‌شدند تا پیش از پایان سال و سررسیدن موعد تجدید مسئولیت، هزینه‌های خود را جبران کنند و به سود هم برسند. والی‌ها اهالی ولایات را به پرداخت مالیات وامی‌داشتند؛ وزیران معمولاً رشوه می‌گرفتند - مواجب مناصب حکومتی متکی بر درآمد حاصل از روستاها و نواحی مشخص بود (در نتیجه، این مواجب‌بگیران در عمل حاکم آن مناطق بودند). البته، این امر ضرورتاً به این معنا نبود که برندگان مزایده‌ی مناصب حکومتی خودشان این مسئولیت‌ها را بر عهده می‌گرفتند. آن‌ها اغلب این مسئولیت‌ها را در ازای دریافت مبلغی به دیگران واگذار می‌کردند، و به این ترتیب تعداد افرادی که انتظار داشتند با پرداخت مبلغی سود کنند افزایش می‌یافت.

به نوشته‌ی عباس میرزا ملک‌آرا، برادر ناتنی کوچک‌تر ناصرالدین شاه، حکمرانان ایران همیشه حریص و فرومایه، و از وضعیت ناحیه‌ی تحت سلطه‌ی خود بی‌خبر بودند. آن‌ها تنها می‌خواستند که به هر طریق ممکن پول درآورند، از هیچ فسادی روگردان نبودند، و از رسوایی و بدنامی نمی‌ترسیدند. جز پول هدفی نداشتند.

در عمل، سیاست دولتی ملی یا چارچوب قانونی وجود نداشت. قانون همان چیزی بود که حاکم هر ناحیه‌ی خاص تعیین می‌کرد. کسی نمی‌توانست در مورد حکم والی درخواست تجدید نظر ارائه دهد، مگر این که آن‌قدر ثروتمند بود که یک نفر را به تهران می‌فرستاد تا از حاکم شکایت کند. در این نظام حکومتی هر نوع سوءاستفاده‌ای، خواه فساد و اخاذی صاحب‌منصبان و خواه شیادی و کلاهبرداری زیردستان آن‌ها، ممکن بود. این وضعیت بیش از همه به فرودست‌ترین اقشار جامعه فشار می‌آورد که چاره‌ای جز تن دادن به مطالبات مالی فرادستان نداشتند. گاهی اهالی یک شهر نمایندگان را برای شکایت از والی به پایتخت می‌فرستادند اما در اکثر موارد حاکم را تحمل می‌کردند، زیرا می‌ترسیدند که حاکم بعدی بدتر باشد.

از یک طرف، فساد و کمبود ابزار جمع‌آوری مالیات مانع از آن می‌شد که مالیات کافی به خزانه‌ی دولتی واریز شود. از طرف دیگر، حکومت باید درآمدهای خود را صرف پرداخت حقوق و مواجب شمار فزاینده‌ای از افراد می‌کرد. افزایش تعداد مستمری‌بگیران دو علت داشت: نخست این که، به جای این که مستمری‌مأموران حکومت بعد از مرگ آن‌ها قطع شود، در اغلب موارد وارثان فرد فوت‌شده رشوه می‌دادند تا پرداخت مستمری به آن‌ها ادامه یابد؛ دوم این که، تقریباً تنها کاری که خاندان قاجار در آن مهارت داشت تولید مثل و، در نتیجه، افزایش تعداد مستمری‌بگیران بود. تخمین می‌زنند که ۲۱ سال بعد از مرگ فتحعلی شاه (۱۷۷۲-۱۸۳۴) تعداد اخلاف او به بیش از ده هزار نفر رسیده بود.

در سال ۱۸۸۹-۱۸۸۸، ۳/۵ درصد از بودجه به حقوق کارمندان دولت اختصاص داشت، و ۲/۵ درصد از بودجه صرف تأمین هزینه‌های هیئت‌های دیپلماتیک ایران می‌شد، در حالی که ۴۴ درصد از بودجه‌ی دولت به موجب و مستمری اشراف و اعیان و اعضای خاندان سلطنتی اختصاص داشت، و ۴۳ درصد دیگر صرف تأمین هزینه‌های نظامی می‌شد. تقریباً هیچ بودجه‌ای به توسعه‌ی کشور اختصاص نیافته بود. کمتر از ۱ درصد صرف آموزش می‌شد، و ۰/۰۲ درصد به تعمیر و نگهداری اختصاص یافته بود. با فقیرتر شدن کشور، ناصرالدین شاه (۱۸۳۱-۱۸۹۶) دریافت که دیگر نمی‌تواند از شهروندان پول بگیرد، و به فروش دارایی‌های کشور، اغلب به قیمتی ناچیز، به خارجی‌ها روی آورد.

ورود انبوهی از تولیدات کارخانه‌های اروپایی، به صنعتگران و تولیدکنندگان چرم و منسوجات به شدت صدمه زد و آن‌ها را از عرصه بیرون راند. دهقانان، که بخش بزرگی از جمعیت را تشکیل می‌دادند، از فساد و بی‌کفایتی حکومت آسیب می‌دیدند زیرا همواره مجبور بودند که مالیات بیشتری بپردازند، بی آن که حکومت بخشی از مالیات دریافتی را به راه‌سازی یا ساخت و نگهداری سامانه‌های آبیاری اختصاص دهد. افزون بر این، حکومت و زمین‌داران بیش از پیش به دهقانان فشار می‌آوردند که بدهی خود را نه به صورت جنسی بلکه نقدی بپردازند. این امر به افزایش بدهی دهقانان انجامید. در نتیجه، آن‌ها به جای کشت و زرع برای مصرف شخصی، به کشت محصولات برای عرضه به بازار روی آوردند و قیمت اقلامی مثل برنج و گندم افزایش یافت. این وضعیت، ایران را نسبت به قحطی‌های ادواری که در اکثر سال‌ها بخشی از کشور را فرا می‌گرفت، آسیب‌پذیرتر کرد. بدترین قحطی در سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۷۲ رخ داد و کل کشور را فراگرفت.

به رغم آشفتگی اجتماعی و سیاسی کشور، وضع بعضی از گروه‌ها تا مدتی به اندازه‌ی کافی خوب بود. برای مثال، تجار عمده از طریق واردات و صادرات به هند، روسیه، و اروپا ثروتمند شدند. اما در اواخر قرن نوزدهم، بر اثر فعالیت شرکت‌های تجاری خارجی به طور فزاینده‌ای زیان دیدند، زیرا دولت‌های خارجی قراردادهایی را به حکومت ایران تحمیل کردند که توان تجار ایرانی برای رقابت با هم‌تایان خارجی‌شان را به شکل روزافزونی از آن‌ها سلب می‌کرد.

یکی از تحولات مهم در اواخر قرن نوزدهم تأسیس خطوط تلگراف از دهه‌ی ۱۸۶۰ به بعد بود. پیش از آن، به علت ارتباطات ضعیف، حکومت مرکزی در عمل تنها بر تهران تسلط داشت و حاکمان بر ولایت‌ها فرمان می‌راندند. با پیدایش تلگراف، حکومت مرکزی توانست به تدریج سلطه‌اش را به دیگر نواحی کشور گسترش دهد. از طرف دیگر، دسترسی مردم عادی به حکومت مرکزی هم افزایش یافت. در واپسین دهه‌ی قرن نوزدهم، تلگراف‌خانه به محلی تبدیل شده بود که مردم از دست حاکم محل به آن پناه می‌بردند، و از آن‌جا به طور مستقیم از شاه و حکومت مرکزی دادخواهی می‌کردند. بی‌اعتنایی شاه و حکومت به تظلم‌نامه‌هایی که از طریق تلگراف فرستاده می‌شد به نارضایتی و مطالبه‌ی اصلاحات دامن زد، و این روند سرانجام در سال ۱۹۰۶ به انقلاب مشروطه انجامید.

وضعیت دینی

در قرن نوزدهم، ایران نه تنها از نظر اقتصادی بلکه از نظر دینی هم رو به زوال بود. شکوفایی دینی دوران صفویه در قرن‌های شانزدهم و هفدهم بی‌نظیر بود. در آن دوره آثار اندیشمندانی همچون ملاصدرا، میرداماد، و ملامحسن فیض رونی بی‌سابقه‌ای به فلسفه عرفانی بخشید. رشد بی‌سابقه‌ی طریقت‌های صوفی شیعه نظیر طریقت‌های نعمت‌اللهی و ذهبی چنان بود که اکثر روحانیون شیعه‌ی ارشد آن دوران عضو طریقتی صوفی هم بودند. در آن دوره نه تنها تحولات مهمی در مفهوم اجتهاد و «مکتب اصولی» رخ داد، بلکه «مکتب اخباری» نیز پدید آمد. برخلاف فقهای اصولی که بر روش‌های استنباط اجتهادی یا همان اصول فقه تأکید می‌کردند، مجتهدان اخباری بر احادیث و عشق به امامان شیعه و پیروی از آن‌ها (ولایت) تأکید می‌کردند و می‌خواستند که دخالت مجتهدان در زندگی فردی و اجتماعی مردم را کاهش دهند.

اما در قرن هجدهم تغییراتی رخ داد که این تنوع مذهبی را از بین برد و دامنه‌ی دین‌داری مقبول را محدود کرد. در ابتدای قرن هجدهم، ملا محمد باقر مجلسی به مبارزه با تصوف و فلسفه پرداخت، آن‌ها را باطل خواند، و خواهان سرکوب‌شان شد. در پایان این قرن، مجتهدان اصولی به رهبری وحید بهبهانی جانی تازه یافتند، و بر مجتهدان اخباری غلبه کردند. به نظر اصولی‌ها، اخباری‌ها و صوفی‌ها کافر و سزاوار مرگ بودند. با ادامه‌ی این روند در نخستین دهه‌های قرن نوزدهم، اخباری‌ها و صوفی‌ها به قتل رسیدند و اقلیت‌های دینی آزار دیدند. اصولی‌ها، که برتری یافته بودند، وقت را تلف نکردند و دیدگاه خود را به عنوان یگانه خوانش معتبر از تشیع بر دیگران تحمیل کردند - و این وضعیتی است که تا کنون ادامه یافته است. بنابراین، در پایان قرن هجدهم و در آغاز قرن نوزدهم، تنوع‌گرایی‌های دینی از بین رفته و تنگ‌نظری مذهبی غالب شده بود. به همین دلیل می‌توان گفت که در قرن نوزدهم، ایران نه تنها از نظر اجتماعی و اقتصادی بلکه از نظر دینی هم رو به زوال بود.

روحانیون مردم را به پرداخت مقادیر فزاینده‌ای از وجوه شرعی وا می‌داشتند. این وجوه شرعی، از جمله خمس و زکات، به علاوه‌ی درآمد حاصل از اوقاف دینی و همچنین مواجب و هدایای دریافتی از حکومت، ثروت انبوهی را پدید آورد که روحانیون به طور بی‌واسطه یا از طریق اوقاف خود به آن دسترسی داشتند. در نتیجه، برخی از روحانیون به ثروتمندترین افراد در کشور تبدیل شدند. یکی از پیامدهای ثروت‌اندوزی مستقل روحانیون این بود که اغلب با حاکمان محلی درگیر می‌شدند، زیرا آن‌ها هم می‌خواستند که از مردم محلی مالیات بیشتری بگیرند. این درگیری اغلب به آشوب و حتی مرگ شماری از مردم می‌انجامید، زیرا روحانیون مردم عادی را می‌فریفتند تا به کوچه و خیابان سرازیر شوند، بازار را تعطیل کنند، و به اقلیت‌های دینی هجوم برند. در قرن نوزدهم، کشورهای اروپایی به طور فزاینده‌ای به حمایت از یهودیان، مسیحیان، و زرتشتیان پرداختند. در نتیجه، در پایان این قرن، روحانیون مسلمانی که خواهان کسب نفوذ در شهرها بودند عمدتاً به آزار و اذیت بهائیان می‌پرداختند.

وضعیت بهائیان ایران در قرن نوزدهم

برای فهم زندگی بهائیان در قرن نوزدهم، باید تفاوت‌های میان جامعه‌ی سنتی آن زمان ایران و جوامع مدرن کنونی را شناخت. بزرگ‌ترین تفاوت‌ها به هویت فرد و گزینه‌های در دسترس او ربط دارند.

امروزه بخش عمده‌ای از هویت اکثر ما فردی و شخصی است - نظر مردم درباره‌ی ما و واکنش آن‌ها به ما عمدتاً مبتنی بر ویژگی‌های شخصی ماست. هویت فردی ما متکی بر شخصیت، شغل، تحصیلات، و سرگرمی‌های ماست. یکی از ویژگی‌های جامعه‌ی مدرن این است که ما در این جامعه در سراسر عمر به گزینه‌های فراوانی دسترس داریم. صبح‌ها که از خواب بر می‌خیزیم، انتخاب می‌کنیم که چه لباسی بپوشیم، سپس به کاری مشغول می‌شویم که خودمان برگزیده‌ایم، و شب‌ها به سرگرمی‌های گوناگون دسترسی داریم.

اما اگر در جامعه‌ای سنتی مثل ایران در قرن نوزدهم (یا هرجایی در اروپا در قرن هفدهم) می‌زیستیم، هویتی اجتماعی، و نه فردی، می‌داشتیم. در چنان جوامعی نظر افراد درباره‌ی یک نفر و واکنش آن‌ها به او مبتنی بر ویژگی‌های شخصی او نبود بلکه متکی بر این بود که به کدام گروه اجتماعی تعلق دارد. در مقایسه با جامعه‌ی مدرن، تعداد گزینه‌های مردم در جامعه‌ی سنتی بسیار کمتر بود. افراد مجبور بودند که هنجارهای گروه اجتماعی خود را رعایت کنند. آزادی فرد در انتخاب شغل، همسر، تحصیلات، محل زندگی، نوع لباس، و بسیاری چیزهای دیگر از مفروضات بدیهی جامعه‌ی مدرن است، اما در جامعه‌ی سنتی از این آزادی خبری نبود. این گروه اجتماعی بود که شغل، همسر، تحصیلات، محل زندگی، و نوع لباس فرد را تعیین می‌کرد. مردی که پدرش نجار بود، نجار می‌شد، لباس‌هایی متناسب با همان حرفه را بر تن می‌کرد، در همان محله‌ی پدر و مادرش می‌زیست، و با کسی که پدر و مادرش انتخاب می‌کردند ازدواج می‌کرد. گزینه‌های زنان حتی از این هم کمتر بود.

در میان این گروه‌بندی‌های اجتماعی که هویت فرد را می‌آفریدند، دین از همه مهم‌تر بود. اگر فردی یهودی، مسیحی، یا زرتشتی بود، نظر اکثریت شیعه درباره‌ی او و واکنش آن‌ها به وی عمدتاً مبتنی بر دین او بود. اعضای اقلیت‌های دینی منفور بودند و سرکوب می‌شدند، حتی اگر ثروت چشمگیر یا مهارت مهمی داشتند و مثلاً پزشک بودند. یکی از موانع اقلیت‌های دینی احکام شرعی طهارت و نجاست بود. بر اساس این احکام، تماس هر یک از اعضای اقلیت‌های دینی با هر چیزی، به ویژه چیز مرطوبی، آن ماده را نجس و ناپاک می‌کرد و طهارت یا شست‌وشوی شرعی آن واجب می‌شد.

برای این که بتوان اوضاع ایران در قرن نوزدهم را در نظر مجسم کرد، باید دانست که در جامعه‌ی سنتی هر فرد برای زندگی علاوه بر فضای مادی به فضای اجتماعی‌ای نیاز داشت که گروه اجتماعی‌اش آن را تعیین می‌کرد. هر شخص برای زندگی در آن فضای اجتماعی مجبور بود که از هنجارهای آن فضا پیروی کند. کسی که یهودی بود در فضای اجتماعی جامعه‌ی یهودی زندگی می‌کرد، و دیگر اهالی شهر به او به چشم یک یهودی می‌نگریستند، و بر این اساس با وی رفتار می‌کردند. در میان اکثریت شیعه معمولاً شغل بود که فضای اجتماعی را تعیین می‌کرد. از تجار انتظار

داشتند که کارهای مشخصی انجام دهند: جمعه‌ها در مسجد نماز می‌خواندند، خمس و زکات می‌پرداختند، املاکی را وقف می‌کردند، و کارهای عام‌المنفعه‌ای نظیر ساخت آب‌انبار می‌کردند. آن‌ها معمولاً هزینه‌ی مراسم روضه‌خوانی شهادت امام حسین را تأمین می‌کردند و حمایت مالی از دسته‌های سوگواران را بر عهده می‌گرفتند.

در پی سوءقصد بابی‌ها علیه ناصرالدین شاه در سال ۱۸۵۲ و آزار و اذیت شدید بعد از آن، بهائیان (جز در موارد بسیار اندکی) نمی‌توانستند در شهرها و روستاها فضای اجتماعی برای خود ایجاد کنند. بنابراین، مشکل این بود که در نمای اجتماعی شهرهای ایران قرن نوزدهم فضای اجتماعی بهائی وجود نداشت. چون تعامل افراد مبتنی بر موقعیت آن‌ها در نمای اجتماعی بود، فردی که در آن نما موقعیتی شناخته‌شده نداشت از هویت اجتماعی بی‌بهره بود. دیگران نمی‌دانستند که چگونه با او تعامل کنند. به عبارت دیگر، کسی که در ایران قرن نوزدهم یا هر جامعه‌ی سنتی دیگری می‌زیست مجبور بود که خود را در یکی از فضاها یا اجتماعی شناخته‌شده‌ی آن جامعه جا دهد.

در نتیجه، اکثر بهائیان با رعایت هنجارهای این جامعه در ظاهر طوری رفتار می‌کردند که گویی هنوز به گروه دینی پیشین خود تعلق دارند. بنابراین، بهائیان یهودی‌تبار عمدتاً در فضای اجتماعی یهودی باقی می‌ماندند، و دیگران با آن‌ها همچون یهودی رفتار می‌کردند. بهائیان زرتشتی‌تبار هم در فضای اجتماعی زرتشتی باقی می‌ماندند. بهائیان شیعه‌تباری که تاجر بودند به همان فعالیت‌های اجتماعی تاجران شیعه ادامه می‌دادند. به عبارت دیگر، جمعه‌ها در مسجد نماز می‌خواندند، به یکی از روحانیون مهم شهر خمس و زکات می‌پرداختند، اوقاف اهدا می‌کردند، کارهای عام‌المنفعه انجام می‌دادند، هزینه‌ی مراسم روضه‌خوانی برای امام حسین را تأمین می‌کردند، و پشتیبانی مالی از دسته‌ی سوگواران محرم را بر عهده می‌گرفتند. اکثر بهائیان مسلمان‌تبار شهر، جمعه‌ها در مسجد نماز می‌خواندند و در رمضان روزه می‌گرفتند. حتی عقد اسلامی را هم به جا می‌آوردند. اما در حریم خصوصی خانه‌های خود نمازهای روزانه‌ی بهائی می‌خواندند، روزه‌ی بهائی می‌گرفتند، و مراسم عقد بهائی برگزار می‌کردند.

برخی این رفتار بهائیان را تقیه و نیرنگ خوانده‌اند، اما در واقع بهائیان در آن شرایط گزینه‌ی دیگری نداشتند، زیرا آفرینش فضای اجتماعی بهائی ممنوع بود. اعضای جامعه‌ی مدرن می‌توانند به هنجارهای این جامعه‌گردن نهند و بیرون از فضاها یا اجتماعی پذیرفته‌شده زندگی کنند، اما چنین کاری در ایران قرن نوزدهم ناممکن بود.

برگردان: عرفان ثابتی

مؤثران مؤمن، دانش آموخته‌ی پزشکی در دانشگاه کیمبریج انگلستان است. او در دین‌پژوهی، شیعه‌شناسی، و مطالعات بابی-بهائی تخصص دارد. از وی ده‌ها کتاب و مقاله در نشریات پژوهشی منتشر شده است. آنچه خواندید برگردان سخنرانی زیر است که در کنفرانس «انجمن ادب و هنر ایران» در دسامبر ۲۰۱۶ در لندن ارائه شده است:

Moojan Momen (2017) The Social and Religious Situation of Iran in the late 19th century.